

انتساب تأدیه به یکی از چند دین در حقوق مدنی ایران، فرانسه و فقه امامیه

علی عباس حیاتی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۲/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۵/۰۵

چکیده

ایفاء، یکی از اسباب سقوط تعهد است. در مبحث ایفاء این سؤال مطرح می‌شود که اگر شخصی به دیگری دیون متعددی داشته باشد و مالی را که در مقام ایفاء تعهد به بستانکار می‌دهد، به اندازه‌ای نیست که باعث برائت ذمه او نسبت به همه دیون او شود، موضوع پرداختی برای سقوط کدام دین منظور می‌شود؟ ماده ۲۸۲ قانون مدنی به اجمال به این سؤال پاسخ داده است و اختیار انتساب پرداخت را به مدیون داده است. اما این ماده به این سؤال پاسخ نمی‌دهد، اگر مدیون به هنگام ایفاء از اختیار انتساب استفاده نکند، موضوع پرداختی، بابت کدام دین منظور می‌شود؟ اجمال ماده مزبور باعث اختلاف نظر حقوق دانان شده است. منشأ ماده ۲۸۲ قانون مدنی ایران، ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی فرانسه است. البته در قانون مدنی فرانسه قانون‌گذار طی ماده مزبور و چند ماده دیگر به تفصیل حکم قضیه را روشن کرده است. لذا در این نوشتار به تحلیل دیدگاه‌های حقوق دانان داخلی و تطبیق آن با حقوق مدنی فرانسه پرداخته‌ایم.

واژگان کلیدی

ایفاء، پرداخت، انتساب تأدیه، سقوط دین، اختیار انتساب

مقدمه

متداول‌ترین سبب سقوط تعهد ایفاء است. تعهد، صرف‌نظر از سببی که منشأ آن است، با تأدیة موضوع آن به متعهدله ساقط می‌شود. حقوق‌دانان، در مورد ماهیت حقوقی ایفاء، اختلاف‌نظر دارند. عده‌ای معتقدند وفای به عهد، واقعه‌ای حقوقی است و عده‌ای دیگر، وفای به عهد را عملی حقوقی می‌دانند؛ لذا، رعایت شرایط اساسی صحت معامله برای اعتبار آن ضروری است. در حقوق فرانسه، اغلب حقوق‌دانان معتقدند ایفاء دین، عمل حقوقی و از نوع قراردادی آن است (Terre & ..., 1962, n 1218).^۱ اما، عده‌ای هم، آن را واقعه حقوقی دانسته‌اند. حقوق‌دانان برجسته‌ای چون «کاتالا» و «کاربوینه» از این نظر دفاع کرده‌اند (Catala, These, paris 1961).^۲ در حقوق ایران نیز، عموم حقوق‌دانان از نظریه اخیر دفاع کرده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۱۵ به بعد؛ صفایی، ۱۳۸۹، ص ۳۳۶ و بهرامی احمدی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۸). البته بعضی از حقوق‌دانان ایران نیز وفای به عهد را ماهیتاً عمل حقوقی ولی از نوع ایفاء، توصیف کرده‌اند (شهیدی، ۱۳۶۷، ش ۳). برخی دیگر نیز آن را عمل حقوقی دانسته‌اند، ولی مشخص نکرده‌اند منظور از عمل حقوقی عقد یا ایفاء است (امامی، ۱۳۷۲، ص ۳۱۴). باین‌همه، به نظر می‌رسد نظریه «واقعه حقوقی بودن ایفاء» بیشتر قابل دفاع است؛ زیرا مرحله ایفاء دین، در ذاتش، موضوعیت ندارد بلکه طریقت دارد و هدف این است که موضوع تعهد، در اختیار متعهدله قرار گیرد. در عمل نیز، اگر بایع بعد از بیع دچار جنون شود و با وجود آن موضوع معامله را تسلیم مشتری کرده باشد، توجیه عقلانی برای استرداد و تسلیم دوباره آن وجود ندارد. به همین دلیل، اگر طلبکار، خود به موضوع طلب دست یابد، یا شخص ثالثی بدون اذن و اطلاع مدیون آن را بپردازد، وفای به عهد و سقوط تعهد انجام می‌شود. همچنین، در تهاتر قهری، که می‌توان آن را به دو «پرداخت» تحلیل کرد، رضای مدیون هیچ نقشی ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۱۶). بنابراین، ایفاء دین را نمی‌توان عمل حقوقی دانست و برای اعتبار آن شرایط عمومی صحت معامله را (چه عقد و چه ایفاء) لازم‌الرعایه دانست؛ باین‌حال، ممکن است در فرضی که مدیون به دیگری به اسباب مختلفی مدیون است، این شبهه پیش آید که ایفاء عمل حقوقی است؛ زیرا مدیون به هنگام ایفاء اختیار انتساب پرداخت به یکی از چند دین را دارد. در این فرض نیز به نظر می‌رسد

ایفاء عمل حقوقی نیست؛ زیرا اگر مدیون به هنگام ایفاء تعیین نکند، موضوع پرداختی را بابت کدام دین منظور می‌نماید، ایفاء بی‌اعتبار نمی‌شود بلکه همه حقوقدانان بالاتفاق با فرض معتبر بودن ایفاء در مقام تعیین آن برآمده‌اند که پرداخت را در نهایت، بابت سقوط یکی از دیون ایفاء‌کننده منظور نمایند. توضیح مبسوط‌تر آنکه ممکن است کسی به یک نفر، دیون متعدد داشته باشد، چنانچه دیون مزبور، همجنس باشند و مدیون در مقام ایفاء، مالی را که کمتر از مجموع آن دیون است، به متعهدله بپردازد، تعیین اینکه پرداخت به عمل آمده بابت کدام دین بوده است، مسئله‌ای مهم در شناخت دین ساقط‌شده به شمار می‌آید؛ برای مثال، شخصی از شرکتی کالایی را به نسیه می‌خرد و به‌علاوه، بابت وامی که از آن شرکت دریافت نموده نیز مدیون است. حال اگر مدیون مبلغی پول به آن شرکت پرداخت نماید که در عین حال هم معادل ثمن کالای خریداری شده باشد و هم معادل یکی از اقساط وام مزبور انتساب تأدیه به یکی از دو دین مورد اشاره تعیین خواهد کرد که کدام دین ساقط شده است. در این صورت، بر سر اینکه پرداخت بابت کدام دین بوده، ممکن است میان متعهد و متعهدله اختلاف شود. شاید در نگاه اول این مسئله مهم جلوه نکند. ولی اگر متعهدله ضد متعهد اقامه دعوا کرده باشد و الزام او را به ایفاء یکی از چند دین درخواست نموده باشد، انتساب پرداخت قبلی، در این حالت، اهمیت زیادی دارد؛ زیرا اگر از قبل مشخص نباشد، پرداخت بابت کدام دین بوده است و متعهد به هنگام دفاع، اختیار انتساب داشته باشد یا انتساب قبلی خود را ثابت نماید، دست کم یک بار، دعوای متعهدله را با بطلان مواجه می‌نماید؛ زیرا به‌عنوان دفاع، اظهار می‌نماید که پرداخت قبلی، بابت دین مورد مطالبه بوده است؛ آنگاه، طلبکار ناچار می‌شود برای مطالبه سایر دیون، اقامه دعوا کند؛ برای مثال، اگر زوج مبلغی را به زوجه پرداخت کرده باشد و زوجه، بابت مبلغی که به‌عنوان قرض به او داده است، ضد او اقامه دعوا نماید و زوج در مقام دفاع اظهار نماید مبلغ پرداختی قبلی، بابت همین دین بوده، زوجه نیز، اظهار نماید آن مبلغ باید بابت ایفاء مهریه، محاسبه شود، پذیرش اینکه قول کدام یک از متداعیین، در انتساب پرداخت، مقدم است، در تصمیم‌گیری دادرس، مؤثر واقع می‌شود.

در هر صورت، اختیار انتساب پرداخت، به یکی از چند دین، از سه حال خارج نیست: یا با متعهد است و یا با متعهدله و یا به حکم قانون‌گذار. ماده ۲۸۲ (قانون مدنی) در این خصوص مقرر می‌دارد. «اگر کسی به یک نفر، دیون متعدد داشته باشد، تشخیص اینکه تأدیه از بابت کدام دین است، با مدیون است». این ماده از ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی فرانسه اقتباس شده است. این ماده مقرر می‌دارد: «مدیون دیون متعدد، زمانی که ایفای دین می‌نماید، حق دارد تعیین کند کدام دین را ایفاء می‌نماید»^۳

«انتساب پرداخت»، مسئله‌ای جدای از «اثبات پرداخت» است. باین‌همه، این دو با هم مرتبط هستند؛ زیرا به‌طور طبیعی، بعد از پذیرش انتساب پرداخت، به یکی از چند دین، ایفای آن دین نیز، اثبات‌شده تلقی می‌شود. انتساب پرداخت، مستلزم اقرار ضمنی مدیون، به ایفای یکی از آن دیون است و بعد از تحقق انتساب، ایفای دینی که پرداخت به آن نسبت داده می‌شود، بلامنازع می‌شود.

با اینکه حسب ظاهر ماده ۲۸۲ قانون مدنی تعیین نموده است که در هر حال اختیار انتساب تأدیه با کدام‌یک از اطراف رابطه دینی است، اما سؤالات دیگری نیز مطرح می‌شود که پاسخ‌گویی به آن نیاز تحلیل عمیق‌تری دارد؛ از جمله اینکه نخست، شرایط دیونی که مدیون اختیار انتساب پرداخت به یکی از آنها را دارد کدام است؟ دوم، اگر مدیون به هنگام ایفاء تعیین نکند که پرداخت را بابت کدام دین منظور می‌نماید، آیا متعاقباً نیز اختیار انتساب را دارد؟

نخست. شرایط دیون پرداخت‌کننده

مسئله انتساب در فرضی مطرح می‌شود که مدیون، چند دین را در برابر شخص واحد، بر ذمه داشته باشد و مالی را که همجنس با آن دیون است، پرداخت نماید. در تمامی مواردی که مدیون در مقابل دائن دیون متعدد دارد، به‌ضرورت، مسئله انتساب پرداخت مطرح نمی‌شود بلکه این مسئله تحت شرایطی که در ادامه می‌آید، محقق می‌شود:

نخست، دیون مدیون باید از نظر جنس و وصف مثل هم باشند؛ بنابراین، اگر موضوع دیون مورد نظر مختلف باشد و مدیون به‌منظور ایفاء تعهد، مالی را به دائن بپردازد، پرداخت بابت دینی منظور خواهد شد که با مال ایفاء‌شده مماثلت داشته باشد.

لذا در این حالت، مشکل انتساب پرداخت به وجود نمی‌آید؛ برای مثال، اگر مدیون در برابر دائن واحد، از یک سو، یک تن برنج بدهکار است و از سوی دیگر، مبلغ یک میلیون تومان به وی بدهکار است؛ چنانچه مبلغ یک میلیون به دائن پردازد، نمی‌تواند مبلغ پرداخت‌شده را بابت دینی که موضوع آن تسلیم یک تن برنج است، محاسبه کند. گاهی ممکن است دو دین هم‌جنس باشند، ولی از نظر وصف با هم متفاوت باشند؛ برای مثال، اگر مدیون از یک سو، یک تن برنج ایرانی بدهکار است و از سوی دیگر، به همان دائن یک تن برنج هندی بدهکار باشد، چنانچه در مقام ایفای تعهد یک تن برنج هندی به دائن تسلیم نماید، نمی‌تواند برنج تسلیم‌شده را بابت دینی که موضوع آن برنج ایرانی است، منظور نماید؛ زیرا برنج تسلیم‌شده با دینی که موضوع آن برنج هندی است، هم‌جنس و هم‌وصف است.

باین حال، سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که اگر مدیون در مقام ادای دین، مالی به بستانکار تسلیم نماید که با بعضی از دیون او از حیث ماهیت یا کمیت یکسان نباشد، یا مغایر با ماهیت همه دیون او باشد و دائن آن مال را قبول کند، تسلیم مورد اشاره چه آثاری حقوقی در روابط طرفین بر جای خواهد گذاشت؟

سؤال مزبور در دو فرض قابل بررسی است:

نخست، اگر موضوع پرداخت، هم‌جنس و هم‌وصف با همه دیون مدیون نباشد، یعنی با یکی از آن دیون همسان، ولی با دیگر دیون مغایر باشد، ظاهر این است که مدیون مال را بابت دینی که با آن همسان است، پرداخته است. باین همه، اگر ثابت شود مدیون مال را بابت دینی غیرهمسان منظور نموده و دائن نیز با آن موافقت نموده است، پرداخت مزبور باعث سقوط دین غیرهمسان می‌شود و بر اساس اصل حاکمیت اراده، چنین توافقی نافذ و معتبر است. اما در همه موارد نباید تسلّم مال توسط دائن را به‌ضرورت قرینه بر پذیرش ایفاء آن برای دین غیرهم‌جنس قرار داد؛ زیرا این امر خلاف اصل ظاهر است و اراده بستانکار را نمی‌توان بر خلاف ظاهر حمل نمود؛ مگر اینکه دلیلی برخلاف آن موجود باشد. در این وضعیت می‌توان گفت آنچه مدیون پرداخته، از ملکیت او خارج نشده است. از این رو، مشمول حکم مقرر در ماده ۳۰۱ قانون مدنی است. این ماده مقرر می‌دارد: «کسی که عمداً یا اشتهاً چیزی را که مستحق

نبوده است، دریافت کند، ملزم است آن را به مالک تسلیم کند؛ زیرا در این مورد، روشن است که تسلیم مال، ایفای ساده نیست تا به عنوان یک ایفاء، متکی به اراده پرداخت کننده باشد و در نتیجه ایفاء را محقق بدانیم بلکه به لحاظ اختلاف مال پرداخت شده با دین مورد اراده مدیون، برای برائت ذمه مدیون، انعقاد عقدی نسبت به سقوط دین مورد نظر به سبب مال پرداخت شده، لازم است (شهادی، ۱۳۷۷، صص ۷۴-۷۵).

دوم، در صورتی که موضوع پرداخت با جنس یا وصف هیچ یک از دیون متعدد یکسان نباشد و توافق صریح یا ضمنی برای اسقاط دین مشخصی احراز گردد، بی شک توافق حاصل شده بر اساس اصل حاکمیت اراده معتبر و نافذ است و مال ایفاء شده باعث سقوط دین غیرهمسان مورد نظر خواهد شد؛ اما اگر چنین توافقی چه به صورت صریح و چه به صورت ضمنی احراز نگردد، این سؤال را در پی خواهد داشت که آیا تسلّم مال مزبور از سوی دائن، تأثیری بر سقوط دین یا دیون مدیون دارد یا خیر؟ بعضی از حقوقدانان گفته اند: در این فرض تردید نمی توان کرد که موضوع پرداخت داخل در ملکیت بستانکار می شود و ارزش آن به نسبت تساوی بین همه دیون او توزیع می شود؛ زیرا فرض این است که بستانکار علی رغم مغایرت موضوع پرداخت با جنس دیون مدیون آن را پذیرفته است که این وضعیت نشان دهنده اراده طرفین نسبت به تشکیل عقدی است که موضوع آن برای مثال، یک تن گندم در برابر سقوط یک میلیون ریال از دو دین ریالی به نسبت تساوی است (همان، ص ۷۵). باین حال، به نظر می رسد اگر وجود چنین قراردادی چه به صورت صریح یا به صورت ضمنی احراز نشود، پرداخت مورد نظر را باید مشمول قاعده مذکور در ماده ۳۰۱ قانون مدنی دانست که پیشتر به آن اشاره گردید.

سوم، در صورتی که مبلغ دو دین نابرابر باشد و مدیون وجهی را معادل دین کمتر بپردازد، نمی تواند بدون رضایت دائن آن را برای اسقاط دین بیشتر منظور نماید؛ زیرا مطابق قاعده مذکور در ماده ۲۷۷ قانون مدنی طلبکار را نمی توان به قبول بخشی از طلب خود مجبور نمود؛ برای مثال، اگر مدیون به اسباب مختلف دو دین، به مبالغ صد هزار تومان و دویست هزار تومان به دائن بدهکار باشد، چنانچه به هنگام ایفاء مبلغ

صد هزار تومان به دائن بپردازد، نمی‌تواند بدون رضایت دائن، مبلغ ایفاء شده را بابت سقوط نصف دین دو بیست هزار تومانی محاسبه نماید (عدل، ۱۳۷۳، ش ۳۲۱؛ کاتوزیان، ۱۳۷۸، صص ۶۷-۶۸).

چهارم، اگر مبلغ دو دین برابر باشد و البته یکی مؤجل و دیگری حال باشد، چنانچه مدیون وجهی که معادل یکی از دو دین است، به دائن بپردازد، در صورتی می‌تواند پرداخت را بابت دین مؤجل حساب کند که تعیین اجل به سود او باشد و از آن صرف نظر نماید. اما اگر شرط اجل به سود طلبکار یا هر دو باشد، برای بدهکار الزام آور است و او نمی‌تواند به وسیله پرداخت از این التزام کناره‌گیری کند و به نفع خود از آن بهره بگیرد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۶۷). در مورد حق تعیین دین موضوع تأدیه، تفاوتی بین اینکه دیون متعدد حال یا مؤجل یا بعضی حال و بعضی مؤجل باشد، وجود ندارد؛ برای مثال، اگر شخصی صد هزار تومان به طور حال و صد هزار تومان دیگر به طور مؤجل در برابر دادن وثیقه مدیون باشد، می‌تواند صد هزار تومان پرداخت شده را بابت دین دارای وثیقه منظور نماید و وثیقه خود را آزاد نماید، هر چند که دین مزبور مؤجل و دین دیگر که بدون وثیقه است، حال باشد (عدل، ۱۳۴۲، ص ۱۷۵)، مگر اینکه شرط مدت در دین مؤجل به نفع دائن باشد که در این صورت بدون موافقت او، پیش از انقضای مدت، دین مزبور ساقط نمی‌شود و وثیقه آزاد نمی‌شود. مانند اینکه در برابر دین مؤجل، مدیون ملک خود را به رهن گذاشته باشد و ضمن عقد شرط شده باشد که مدیون فقط پس از انقضای مدت عقد رهن را منحل نماید (شهیدی، ۱۳۷۷، ص ۲۷).

لازم به ذکر است که ماده ۳۴ مکرر الحاقی ۱۳۲۰/۵/۲۶ به قانون ثبت اسناد مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ رهن مکرر را پذیرفته بود به ترتیبی که در معاملات رهنی یا با حق استرداد نسبت به اموال غیرمنقول که به ثبت رسیده و یا مدت آن گذشته باشد، معامله‌کننده می‌توانست با قید حق بستانکار مقدم، مورد معامله را برای وام‌های دیگر وثیقه قرار دهد. ولی در اصلاحاتی که به موجب قانون اصلاح قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ و قانون اشتباهات ثبتی و اسناد معارض مصوب ۱۳۳۳ تصویبی در تاریخ ۱۳۵۰/۱۰/۱۸ در ماده ۳۴ مکرر پیش‌گفته به عمل آمد، رهن مکرر حذف شد.

در زمان حکومت ماده ۳۴ مکرر الحاقی به قانون ثبت اسناد و املاک، با لحاظ ماده ۷۸۳ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «اگر رهن مقداری از دین را ادا کند، حق ندارد مقداری از رهن را مطالبه نماید، و مرتهن می‌تواند تمام آن را تا تأدیة کامل دین نگهدارد، مگر اینکه بین رهن و مرتهن ترتیب دیگری مقرر شده باشد». از این ماده استنباط می‌شود «رهن مطلق» مورد نظر قانون‌گذار بوده است و هر جزئی از اجزاء مال مرهون در مقابل تمامی دین قرار می‌گیرد. لذا با فرض به قوت خود باقی بودن ماده ۳۴ مکرر الحاقی ۱۳۲۰/۵/۲۶ به قانون ثبت اسناد و املاک در مورد تأسیس رهن مکرر، در رهن دوم نیز همان اجزاء عین مرهونه که در مقابل تمامی دین اول وثیقه بوده است، در مقابل تمامی دین دوم نیز وثیقه قرار داده می‌شود. در نتیجه آن دو دین نسبت به مال مرهون در یک ردیف قرار می‌گیرند و به منزله آن است که رهن دوم نزد شخص ثالث به رهن و وثیقه قرار داده شده است و مالاً رهن اول در مقام استیفاء طلب مقدم بر رهن دوم است. لذا مدیون نمی‌تواند به استناد ماده ۲۸۲ قانون مدنی، پرداختی از بابت بدهی را از بابت بدهی دوم که برای مثال، ربح آن بیشتر از بدهی اول است، تشخیص و تعیین نماید که قاعده منسوخ فوق استثناء بر قاعده پیش‌بینی شده در ماده ۲۸۲ قانون مدنی بوده است (افتخاری، ۱۳۸۲، ص ۳۰۸).

پنجم، اگر یکی از دو دین در زمره دیون طبیعی باشد، یعنی برای طلبکار قانوناً حق مطالبه آن دین وجود ندارد (ماده ۲۶۶ قانون مدنی)، طبیعتاً، می‌توان گفت قصد بدهکار از پرداخت مال به بستانکار اسقاط دین طبیعی نبوده است، لذا از الزام‌آور نبودن دین طبیعی می‌توان فهمید بدهکار قصد ایفاء دین ملزم را داشته است، نه دین غیرملزم؛ مگر اینکه خلاف آن ثابت شود (لازم به ذکر است هنگامی که مقررات سابق قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص مرور زمان مجری بود، می‌شد به‌عنوان مصداقی از دین طبیعی، به دینی اشاره کرد که مشمول مرور زمان شده بود؛ اما در حال حاضر چون چنین مقرراتی وجود ندارد، نمی‌توان در نظام حقوقی ایران برای دین طبیعی مثال زد).

دوم. زمان اختیار انتساب پرداخت

ماده ۲۸۲ قانون مدنی ظاهراً، اختیار انتساب پرداخت را به مدیون داده است. در فرضی که به هنگام ایفاء، مدیون، اظهار می‌نماید که کدام دین را می‌پردازد، مسئله خاصی در بین نیست. اما، اگر مدیون به هنگام ایفاء، پرداخت را به یکی از دیون خود منتسب نکند، آیا وی می‌تواند متعاقباً پرداخت را به یکی از دیون، منتسب نماید؟ به عبارتی، آیا ماده ۲۸۲ قانون مدنی اطلاق داشته و هر دو فرض را شامل می‌شود یا باید اختیار انتساب را محدود به زمان تأدیه نمود؟ در ماده ۲۸۲ قانون مدنی پاسخ روشنی به این سؤال داده نشده است.

اما در قانون مدنی فرانسه، مبسوط‌تر به این مسئله پرداخته شده است. در این نظام حقوقی به ترتیب به عنوان قاعده نخست اختیار انتساب با مدیون است. در صورت عدم استفاده از این اختیار از سوی مدیون، اختیار انتساب با دائن است و در صورتی که دائن نیز از این اختیار انتساب استفاده نکند، نوبت به انتساب قانونی می‌رسد (Flour, Aubert et savaux, 2009, p 111). علی‌القاعده، مدیون به هنگام ایفاء تعهد می‌تواند پرداخت را به یکی از دیون منتسب نماید (ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی فرانسه). در این صورت باید اراده خود را برای انتخاب دینی که قصد ایفاء آن را نموده، ابراز نماید. رویه قضایی حتی ابراز اراده ضمنی را در این خصوص معتبر دانسته است (Civ. 1^{er}, 6 oct. 1993, RTD civ. 1994. 508). اختیار مدیون در این خصوص مطلق نیست؛ مگر اینکه موافقت بستانکار را برای اختیار مطلق انتخاب دین، جلب نموده باشد.

در صورتی که مدیون، اراده خود را برای انتساب پرداخت به یکی از دیون ابراز نموده باشد، باید بر اساس قواعد تکمیلی که در قانون مدنی پیش‌بینی شده است، عمل کرد. بستانکار نیز، اختیار انتساب پرداخت به یکی از طلب‌های خود را دارد. مشروط بر اینکه به هنگام پرداخت، نخست، مدیون از اختیار انتساب خود استفاده نکرده باشد؛ دوم، بستانکار به هنگام پرداخت، اراده خود را ابراز نموده باشد که مال پرداخت شده را بابت کدام یک از طلب‌ها دریافت می‌نماید (ماده ۱۲۵۵ قانون مدنی فرانسه). بعضی از حقوقدانان ماهیت این انتساب را قراردادی دانسته‌اند و گفته‌اند؛ زیرا بدهکار با سکوت خود به نحوی موافقت خود را با انتساب پرداخت به یکی از دیون توسط بستانکار اعلام

می‌نماید (Flour, Aubert et savaux, 2009, p 111)؛ اگر بستانکار نیز به هنگام ایفای تعهد، از اختیار انتساب مزبور استفاده نکرده باشد، به حکم قانون پرداخت به ترتیب، برای دینی که موعد مطالبه آن فرا رسیده، پس از آن، برای دینی که در پرداخت آن نفع بیشتری برای مدیون وجود دارد، مانند دینی که بهره آن از سایر دیون بیشتر بوده یا دینی که وثیقه یا ضامن داشته باشد، پس از آن برای دینی که قدمت بیشتری دارد، محاسبه می‌شود (Porchy-Simon, 2010, n 1087). چنانچه دیون از جهت قدمت مساوی باشد، موضوع پرداخت، بین همه دیون به نسبت توزیع می‌شود (ماده ۱۲۵۶ قانون مدنی فرانسه). بعضی از حقوقدانان گفته‌اند توزیع موضوع پرداخت، بین همه دیون، یک استثناء بر قاعده تجزیه‌ناپذیر بودن پرداخت دین است (Mazeaud, H et L. 1969, N 888)؛^۴ مقررات اخیر مبتنی بر ظاهرند و امکان اثبات خلاف آن نیز وجود دارد.

در ماده ۱۲۵۴ قانون مدنی فرانسه قانون‌گذار به مسئله انتساب پرداخت به دینی که علاوه بر ضرورت پرداخت اصل آن مدیون ملزم به ایفاء ربح آن نیز است، پرداخته است. این ماده مقرر می‌دارد که اگر دین مدیون واحد باشد و مبلغ پرداختی برای ایفاء کامل آن دین کافی نباشد، مبلغ پرداختی باید در ابتدا برای تسویه ربح دین محاسبه شود و سپس، باقی‌مانده آن برای تسویه اصل دین محاسبه شود (Porchy-simon. 2010, p.496).

در حقوق ایران چون گرفتن خسارت تأخیر تأدیه به شیوه‌ای که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در مقررات قانون پیشین آیین دادرسی مدنی با نرخ ۱۲ درصد در سال پیش‌بینی شده بود، وجود ندارد، لذا نه در مقررات قانونی و نه در نظریات ابرازی به این فرض اشاره نشده است (بعضی از حقوقدانان به هنگامی که مقررات پیشین راجع به خسارت تأخیر تأدیه نسخ نشده بود، به این موضوع به شیوه مقرر در حقوق فرانسه پرداخته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۰)). لازم به ذکر است خسارتی که در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی کنونی به دلیل کاهش ارزش پول به طلبکار تعلق می‌گیرد، قابل مقایسه با خسارت تأخیر تأدیه نبوده و لذا فرض مسئله در مواردی که مدیون به دلیل تأخیر در ادای دین ملزم به پرداخت خسارت ناشی از کاهش ارزش پول

می‌شود، نمی‌شود؛ زیرا در این حالت مدیون به حکم دادگاه محکوم به پرداخت همان دین اما به نرخ روز می‌شود و در این حکم تعهد مدین به اصل و ربح تقسیم نمی‌شود. باین حال، شاید در جایی که بانک‌ها برای تأخیر در پرداخت اقساط وام مبلغی را به‌عنوان جریمه از وام‌گیرنده دریافت می‌کنند، بتوان مقررات مذکور در حقوق فرانسه را در خصوص مدیونی که در ادای اقساط دین خود قصور می‌کند، اعمال نمود. لذا اگر مدیون مبلغی را به حساب بانک اعطاءکننده وام واریز نماید، بانک مزبور می‌تواند آن مبلغ را ابتداء برای جریمه‌های دیرکرد اعمال نماید و مازاد آن را برای اصل وام منظور نماید.

در حقوق سوئیس نیز، اگر مدیون هنگام پرداخت اعلام نکند که تأدیه را بابت کدام دین منظور می‌نماید، طلبکار در قبض رسید، نسبت به آن اتخاذ تصمیم می‌نماید (ماده ۸۶ قانون تعهدات سوئیس) و در صورت سکوت مدیون، برابر ماده ۸۷ قانون مزبور، در انتساب پرداخت دین حال بر دین مؤجل و از میان دیون حال دین قدیم بر دین جدید ترجیح داده می‌شود و چنانچه دیون حال از حیث قدمت شرایط یکسانی داشته باشند، پرداخت به نسبت میان آن‌ها توزیع می‌گردد (Angel, 1973, N. 182).

در حقوق کشور ایتالیایی نیز مقررات مشابهی وجود دارد. مطابق ماده ۱۷۵۳ قانون مدنی این کشور، «اگر مدیون تعیین نکند پرداخت بابت طلبی است که متعهدله در مفاصا معین کند». ماده ۱۷۵۴ همین قانون همچنین مقرر داشته است: «اگر متعهدله هم در مفاصا تعیین نکند، هر دینی که مهلت آن فرا رسیده باشد، بابت آن محسوب است و اگر یکی از دو دین زودتر فرا نرسیده باشد، بابت دینی به حساب می‌آید که موعدهش نزدیک‌تر است» (به نقل از جعفری لنگرودی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۰). ماده ۳۴۴ قانون مدنی مصر، ماده ۳۴۲ قانون مدنی سوریه، ماده ۳۳۱ قانون مدنی لیبی، ماده ۳۰۷ قانون مدنی لبنان و ماده ۲۷۹ قانون مدنی الجزایر مقرر داشته‌اند که اختیار مطلق مدیون در انتساب پرداخت محدود به تصریح آن به هنگام تأدیه است (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۶۹).

مسئله انتساب تأدیه، در باب عقد رهن، مورد توجه عده‌ای از فقهای امامیه قرار گرفته است. در عقد رهن ممکن است این سؤال پیش آید، اگر مدیون به چند سبب، به شخص دیگری بدهکار باشد و درعین حال، یکی از دیون او دارای وثیقه (رهن) باشد،

اختیار انتساب پرداخت با مدیون است یا با دائن. محقق حلّی در «شرایع الاسلام» چنین گفته است: «لو كان دينان، احدهما برهن، فدفع اليه مالا واختلفا، فالقولُ قولُ الدافع، لانه أبصر بنيته» (به نقل از مروارید، ۱۰/۱۴۱، ص ۵۷). بنابراین، اگر دو دین در برابر شخص واحد بر ذمه مدیون باشد و یکی از آن دو دارای وثیقه باشد و مدیون مالی را به دائن بپردازد و اختلاف پیش آید که موضوع پرداخت برای کدام یک از دو دین باید منظور گردد، باید قول پرداخت کننده را مقدم دانست؛ زیرا او بر نیت خود بصیرتر است و بهتر می داند که قصد ایفاء کدام یک را داشته است.

نکته قابل توجه در تعلیل محقق حلّی این است که ظاهراً بدیهی فرض شده است که مدیون به هنگام ایفاء دین، اختیار انتساب دارد؛ اما اگر بعد از پرداخت در انتساب پرداخت اختلافی پیش آید، باید قول پرداخت کننده را مقدم دانست؛ زیرا معیار، قصد پرداخت کننده است و او بر نیت خود آگاه تر است.

شهید اول در این خصوص نیز گفته است: «لو ادی دیناً وعین به رهنا، فداک وان اطلق، فتخالفا فی القصد، حلف الدافع وكذا لو كان عليه دين خال فادعی الدفع عن المرهون به»؛ بنابراین، قول اگر دیون متعدد همه دارای وثیقه باشند و یا اینکه بعضی دارای وثیقه و بعضی دیگر بدون وثیقه باشند، در هر دو حال قول مدیون مقدم است؛ با این قید که باید بر صحت ادعای خویش سوگند یاد کند. شهید ثانی در تعلیل این قول گفته اند که معیار همان قصد پرداخت کننده است و او نیز بر نفس خود بصیر است؛ از این رو، قول او مقدم است (شهید ثانی، بی تا، صص ۹۴-۹۵).

اما صاحب جواهر با تفصیل بیشتری موضوع را بررسی کرده است. صاحب جواهر ضمن آنکه قول محقق حلّی را نقل می کند، در پایان، این قول را بدون خلاف و بدون اشکال می داند (صاحب جواهر، ۱۳۸۸، ص ۲۷۴). بنابراین، می توان گفت از نظر این فقهاء، مدیون به هنگام ایفاء قطعاً اختیار انتساب پرداخت را دارد و اگر به هنگام ایفاء مدیون تعیین نکرده باشد که موضوع پرداخت را بابت سقوط کدام دین منظور می نماید و در انتساب پرداخت بعداً اختلاف حادث شود، باید قول مدیون را بر قول دائن مقدم شمرد. علت این تقدم آن است که نخست، اختیار انتساب پرداخت با مدیون است و دوم، مدیون بر قصد خود آگاه تر است؛ بنابراین، اگر علت تقدم قول مدیون دلایل مزبور

باشد، باید در فرضی که دیون مدیون هر دو بدون وثیقه‌اند نیز، قول مدیون بر قول دائن مقدم باشد؛ زیرا مدیون بر نیت خود بصیرتر است (لأنه ابصر بنیته).
به مسئله دیگری که در این خصوص توجه شده، این است که اگر مدیون اعتراف کند که به هنگام پرداخت، نیت نکرده است که دین خاصی را ایفاء نماید، باید موضوع پرداخت را بابت سقوط کدام دین منظور نمود. مرحوم صاحب جواهر در این حالت سه احتمال را بررسی کرده‌اند؛ این سه احتمال عبارت‌اند از: «توزیع»؛ «بقاء تخییر» و «قرعه».

نظریه توزیع، نظریه‌ای است که توسط محقق کرکی در «جامع المقاصد» بر آن تأیید شده است. محقق کرکی در تعلیل این قول گفته‌اند: در چنین پرداختی قبض و اقباض معتبری صورت گرفته است. به علاوه نمی‌توان انتساب پرداخت را به یکی از دیون مرجح دانست؛ زیرا در این صورت ترجیح بلامرحج خواهد بود. بر این اساس، موضوع پرداختی باید بین دیون توزیع گردد. اما صاحب جواهر این قول را ضعیف می‌داند و در رد آن چنین گفته‌اند: فعلی که مشترک میان چند امر باشد، نمی‌تواند بدون تعیین و تصریح باشد بلکه باید بگوییم توزیع نیاز به تصریح و تعیین دارد و اگر در چنین فرضی قائل به توزیع شویم، بدون ترجیح، توزیع را مرجح دانسته‌ایم. وی نظریه قرعه را هم ضعیف می‌داند. و در جهت قوی بودن نظریه تخییر چنین استدلال می‌کند: در صورتی که در خروج موضوع پرداختی از ملکیت مدیون، تردید حاصل شود، اصل بر بقاء آن مال در ملکیت وی است و از سوی دیگر، اگر در بریء شدن ذمه مدیون نسبت به یکی از دیون و یا بخشی از هریک از دیون، تردید حاصل شود، اصل بر بقاء آن دین است؛ لذا مدیون در حال حاضر مطابق قاعده اختیار آن را دارد که موضوع پرداختی را بابت اسقاط یکی از دیون منظور نماید. وی در جواب این سؤال که اگر متعاقباً انتساب پرداخت صورت گیرد، دین از چه زمانی ساقط می‌شود، می‌گوید: می‌توان پرداخت را کاشف از آن دانست که دین از هنگام پرداخت ساقط شده است؛ یا اینکه می‌توان گفت مدیون موضوع پرداختی را به ملکیت دائن وارد می‌کند و به صورت ضمنی این حق را برای خود قائل شده است که بعداً موضوع پرداخت را به یکی از دیون منتسب نماید (صاحب جواهر، ۱۳۸۸، صص ۲۷۴-۲۷۵).

لذا، با توجه به قول مشهور فقهای امامیه، مدیون به هنگام پرداخت، اختیار انتساب موضوع پرداختی را به یکی از دیون دارد. اگر به هنگام پرداخت مدیون مشخص نکرده باشد که موضوع پرداختی را به کدام یک از دیون منتسب می‌نماید، متعاقباً اختیار دارد آن را به یکی از دیون منتسب نماید و اگر مدیون حتی اعتراف نماید که به هنگام پرداخت نیت نکرده است که موضوع پرداختی را بابت سقوط کدام دین منظور نماید، متعاقباً اختیار دارد آن را به یکی از دیون منتسب نماید. به نظر می‌رسد در تمامی این موارد با وثیقه بودن یا بدون وثیقه بودن دیون تأثیری در اختیار انتساب نداشته باشد. لذا می‌توان گفت بیان اطلاق‌گونه ماده ۲۸۲ قانون مدنی، کاملاً با این دیدگاه‌ها انطباق دارد. این هماهنگی می‌تواند مؤید آن باشد که نویسندگان قانون مدنی در نگارش این ماده تحت تأثیر نظریه فقهای امامیه بوده‌اند.

اما قانون‌گذار در حقوق ایران مقررات مبسوطی در این خصوص وضع نکرده است. با این‌همه، برای جلوگیری از تشتت آراء، بهتر بود با وضع قواعد تکمیلی، نقص موجود را بر طرف می‌نمود. بعضی از حقوقدانان گفته‌اند: هیچ‌یک از وضعیت‌های پذیرفته‌شده در قانون مدنی فرانسه نمی‌تواند به‌عنوان ضابطه‌ای برای تعیین دین قابل انتساب با موضوع تأدیه در حقوق ایران معیار قرار گیرد. این دسته از حقوقدانان در فرضی که دلیلی برای مرجح دانستن یکی از دیون بر سایر دیون به‌عنوان دین ساقط‌شده در برابر ایفاء انجام‌شده وجود ندارد، گفته‌اند: چاره‌ای جز توزیع موضوع پرداخت بین همه دیون، اعم از دیون با وثیقه و یا بدون وثیقه به نسبت میزان آن‌ها نیست؛ زیرا با مشخص نبودن دین هنگام پرداخت و نبود مرجح قانونی، نمی‌توان پرداخت را به دین خاص مربوط ساخت. توزیع موضوع پرداخت را بین دیون متعدد، نمی‌توان یک استثناء بر قاعده تجزیه‌ناپذیر بودن دین تلقی و چنین توجیه کرد که نتیجه توزیع موضوع پرداخت، تجزیه هر یک از دیون متعدد و سقوط قسمتی از هر یک از آن‌هاست و این وضعیت مخالف مقررات ماده ۲۷۷ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «متعهد نمی‌تواند متعهد را مجبور به قبول قسمتی از موضوع تعهد نماید، ولی حاکم می‌تواند نظر به وضعیت مدیون مهلت عادلانه دهد»، است؛ زیرا آنچه در ماده ۲۷۷ که از ماده ۱۲۴۴ قانون مدنی فرانسه اقتباس شده، ناممکن اعلام شده است، الزام متعهدله به قبول قسمتی

از موضوع تعهد است. در صورتی که موضوع مسئله مورد بحث، احتساب موضوع تأدیه پس از تسلیم آن و قبول پرداخت به وسیله متعهدله است که موضوعاً از شمول ماده ۲۷۷ خارج است. از این رو، اگر موضوع پرداخت، مساوی با اندازه هیچ یک از دیون نباشد، پرداخت قسمتی از تعهد، با موافقت متعهدله انجام شده است و لذا مشمول ماده ۲۷۷ نخواهد شد تا خروج آن از ماده مزبور استثناء بر حکم این ماده تلقی گردد. اگر موضوع پرداخت، مساوی با بعضی از دیون متعدد یا هریک از آنها باشد، اما مسلم گردد که مدیون هنگام پرداخت، قصد ادای دین مشخصی را نداشته است، هر چند در این فرض، موافقت دائن با تجزیه دین معلوم نیست، ولی این پرداخت نیز با توافق دائن و نه با اجبار او انجام گرفته است و به همین جهت از شمول ماده مزبور خارج است (شهیدی، ۱۳۷۷، صص ۷۳-۷۴). این دسته از حقوقدانان برای توجیه نظر خود چنین استدلال کرده‌اند: تجزیه دیون در اثر توزیع موضوع پرداخت بین آنها، در موردی که متعهد هنگام پرداخت، اسقاط دین مشخصی را اراده نکرده باشد، بدون اینکه مشمول ماده ۲۷۷ قانون مدنی باشد، مبتنی بر انس ذهنی و مقتضای جمع بین قواعد است؛ زیرا از یک طرف، با توجه به اراده طرفین در تملیک و تملک موضوع پرداخت، آنچه متعهد می‌پردازد، بلافاصله پس از تسلیم داخل در ملکیت متعهدله می‌شود، نه اینکه این انتقال، تا تعیین دین مربوط به تأدیه به تأخیر افتد. از طرف دیگر، انتقال مزبور بدون عوض و مجانی صورت نمی‌گیرد بلکه در برابر سقوط معادل آن از ذمه مدیون تحقق می‌یابد؛ در نهایت، چون ترجیح هیچ یک از دیون از جهت ارتباط با تأدیه، بر دیگری مبنای قانونی ندارد، باید پذیرفت که موضوع تأدیه، بین دیون توزیع شده و به تناسب، در برابر قسمت‌هایی از هریک از دیون قرار گرفته و سبب سقوط آن قسمت‌ها شده است (شهیدی، ۱۳۷۷، ص ۷۴).

برخی دیگر از حقوقدانان در نوشتارهای خود مسئله را به گونه‌ای مطرح ساخته‌اند که گویی ماده ۲۸۲ قانون مدنی برای رفع اختلاف پس از تأدیه انشاء شده است و در آن هنگام نیز اراده مدیون است که می‌تواند پرداخت را به یکی از دیون منتسب نماید (امامی، ۱۳۷۲، صص ۳۲۶-۳۲۷).

اما برخی دیگر از حقوقدانان معتقدند با بررسی منشأ اخذ ماده ۲۸۲ قانون مدنی تفسیر دیگری موجه‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا با مذاقه در ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی فرانسه درمی‌یابیم قید «هنگام پرداخت» اختیار مدیون را در انتساب پرداخت محدود به زمان ایفاء نموده است. این ماده چنین مقرر داشته است: «مدیون چند دین، هنگام پرداخت، اختیار دارد پرداخت را به یکی از دیون منتسب نماید». با توجه به اینکه در منابع فقهی حکم خلافی دیده نمی‌شود، لذا احتمال ابتناء این قاعده بر نظریات فقهی متفی به نظر می‌رسد. بنابراین، به احتمال قوی، نویسندگان قانون مدنی به همان حکم ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی فرانسه نظر داشته‌اند و اختلاف در حکم نتیجه ترجمه شتابزده و گرایش به اختصارگویی باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۶۹). اما به نظر می‌رسد تعمق بیشتر در دیدگاه فقهای امامیه در مسئله مطرح شده این ایده را تقویت می‌نماید که منشأ اخذ ماده ۲۸۲ قانون مدنی قول مشهور فقهای امامیه بوده است و نویسندگان قانون مدنی با بیان حکمی مطلق اختیار انتساب را چه به هنگام ایفاء و چه حتی پس از ایفاء به مدیون داده‌اند. از این رو، احتمال این دسته از حقوقدانان ضعیف به نظر می‌رسد.

همچنین، در ادامه گفته‌اند: منطقاً این مدیون است که دین خود را اداء می‌کند و طبیعتاً خود او می‌تواند اراده کند که کدام دین در برابر مال پرداخت شده ساقط می‌شود. حال اگر مدیون به هنگام ایفاء از این اختیار انتساب استفاده نکند و به هنگام تسلیم مال به طلبکار تصریحی در خصوص انتساب پرداخت به یکی از دیون به میان نیاورد، اثر پرداخت چیست؟ ماده ۲۸۲ قانون مدنی فقط تصریح دارد به اینکه: «تشخیص اینکه تأدیه از بابت کدام دین است، با مدیون است». اما به این سؤال پاسخ نمی‌دهد که آیا اختیار انتساب پرداخت برای مدیون فقط محدود به زمان ایفاء است یا اگر به هنگام ایفاء این مسئله را به سکوت بگذارند، بعداً نیز می‌تواند از این اختیار استفاده کند و بگوید که پرداخت را به حساب کدام دین منظور می‌نماید؟ در پاسخ گفته شده است: دو فرض در این وضعیت قابل تصور است: یک. بدهکار تصمیمی در این خصوص نگرفته و محاسبه را به طلبکار واگذار کرده است؛ دو. به هنگام ایفاء تصمیم گرفته است که مال را برای اسقاط دین می‌پردازد، ولی این تصمیم اعلام نشده و لذا، تصمیم پنهانی بدهکار بر طلبکار مکشوف نگردیده است.

تصمیم بدهکار مانند ایجاب قرارداد در حقوق طرف دیگر مؤثر است و لذا اگر چنانچه تصمیم او در حال ابهام باقی بماند، این دادرس است که باید حل اختلاف نماید؛ زیرا احراز اینکه اراده مدیون به پرداخت کدام دین تعلق گرفته، امر موضوعی است و احراز امور موضوعی دعوا، در حیطة اختیارات دادرس است. بنابراین، دادرس باید برای احراز این امر پیرامون اراده مدیون تحقیق نماید. در این مسیر اماره‌ها نقش مؤثری در کشف واقع دارند؛ برای مثال، حال بودن دین می‌تواند اماره‌ای بر اینکه مدیون قصد ادای آن را داشته است، باشد یا اگر همه دیون حال باشند، قدمت دین، اماره بر این است که مدیون، قصد ادای آن را داشته است. اماره‌های قضایی قابل استناد، محدود به موارد فوق نیست و در هر دعوا ممکن است دادرس به اماره خاصی استناد نماید.

بنابراین، اگر به هر دلیل، کشف واقع از طریق تمسک به ادله و امارات ممکن نباشد، باید قول مدیون را که صاحب اراده به هنگام ایفاء تعهد است، مقدم باشد، مگر اینکه سوءاستفاده از این اختیار مسلم باشد؛ برای مثال، اگر دادرس احراز نماید نظر خلاف مدیون، در دعوی که برای الزام به پرداخت دین ضد وی اقامه شده است، برای این است که دعوی در حال جریان را بی‌نتیجه گذارد، تا خواهان ناچار باشد، تجدید دادخواست نماید؛ نباید به انگیزه سوء وی، ترتیب اثر داد بلکه دادرس اصولاً باید عدم استفاده از حق انتساب پرداخت را حمل بر این نماید که مدیون اختیار انتساب را به بستانکار داده است و لذا نباید دعوی فعلی وی را به لحاظ سناقت شدن دین، محکوم به بطلان نماید (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۶۹).

برخی از حقوقدانان بر این نکته تأکید کرده‌اند که در صورت نبودن دلیل یا اماره‌ای برای احراز انتساب پرداخت باید تأدیه را برای اسقاط دینی منظور نمود که مفیدتر به حال مدیون است (بهرامی احمدی، ۱۳۸۱، ص ۲۳۱). این قول همسو با اصل برائت ذمه است و لذا استثنایی بودن اشتغال ذمه اقتضای آن را دارد که وضعیت را به نفع مدیون تفسیر نماییم.

جمع بندی

در مواردی که قانون‌گذار حکم موضوعی را به صراحت مشخص نکرده باشد، برای یافتن حکمی مناسب توسل به روح حاکم برای مقررات مربوط، اصول و قواعد حقوقی اجتناب‌ناپذیر است؛ از این رو، برای ارائه پاسخی مناسب به مسائلی که در متن این نوشتار بررسی شد، ذکر نکات ذیل ضروری است:

نخست، بر اساس نص صریح ماده ۲۸۲ قانون مدنی، در ابتدا اختیار انتساب پرداخت به مدیون است؛ بنابراین، اگر ثابت شود مدیون به هنگام ایفاء پرداخت را به دین مشخصی منتسب نموده است، آن دین باید ساقط شده قلمداد شود. اثبات انتساب مزبور تابع قواعد عام اثبات است.

دوم، اگر به هنگام ایفاء مدیون از اختیار انتساب پرداخت استفاده نکرده باشد و ثابت شود به صورت صریح یا ضمنی اختیار انتساب را به دائن داده است، دائن موضوع پرداخت را به هر دینی که منتسب نموده باشد، باعث سقوط آن می‌شود. واگذاری اختیار انتساب به دائن بر اساس اصل حاکمیت اراده لازم‌الاتباع خواهد بود.

سوم، اگر مدیون به هنگام ایفاء از اختیار انتساب استفاده نکرده باشد یا نتواند ثابت کند که موضوع پرداخت را برای اسقاط کدام دین منظور نموده است و واگذاری این اختیار انتساب به دائن مسجل نگردد، بر اساس قول مشهور فقهای امامیه و تعلیل منطقی که صاحب جواهر ابراز نموده‌اند، باید به مدیون حق داد متعاقباً نیز موضوع پرداختی را بابت اسقاط یکی از دیون منظور نماید. بر همین اساس می‌توان گفت قانون‌گذار ماده ۲۸۲ قانون مدنی را بر اساس دیدگاه فقهای امامیه تنظیم کرده و با انشاء حکمی مطلق اختیار انتساب پرداخت را به مدیون داده است. لذا مطابق این ماده مدیون به هنگام ایفاء اختیار انتساب دارد و چنانچه به هنگام ایفاء از این اختیار استفاده نکرده باشد، متعاقباً نیز می‌تواند موضوع پرداخت را به یکی از دیون منتسب نماید.

چهارم، اگر دائن مدعی باشد که مدیون موضوع پرداختی را بابت یکی از دیون منظور نموده است و هم‌اکنون خلاف آن را اظهار می‌نماید، بار اثبات این ادعا بر عهده دائن است. دادرس نیز بر اساس اوضاع و احوال و اماره‌های نوعی می‌تواند در احراز

انتساب پرداخت به یکی از دیون بکوشد. در این صورت اماره‌های ذیل می‌تواند مؤثر واقع شود.

۱- اگر یکی از دیون حال و دیگری دیون مؤجل باشد، طبیعتاً باید پرداخت را به دین حال منتسب نمود.

۲- در فرضی که همه دیون حال هستند، از آنجا که انتساب پرداخت به یکی از دیون مطابق قاعده اولیه مقرر در ماده ۲۸۲ قانون مدنی با مدیون است، لذا دادرسی از اوضاع و احوال و اماره‌ها باید در جهت احراز اراده مدیون بکوشد. لذا اگر سقوط دینی برای مدیون نفع بیشتری داشته باشد، باید پرداخت را برای آن دین منظور نماید؛ برای مثال، اگر یکی از دیون مشمول خسارت تأخیر تأدیه بیشتری باشد، یا یکی از دیون دارای وثیقه باشد و....

۳- اگر برای سقوط یکی از دیون برای مدیون نفعی متصور نباشد، باید پرداخت را برای سقوط دینی منظور نمود که به صورت نوعی مدیونین برای ایفاء آن رغبت بیشتری دارند. بر همین اساس، اگر یکی از دیون حال شده قدیمی‌تر باشد، باید پرداخت را به آن دین منتسب نمود؛ زیرا به صورت نوعی مدیونین انگیزه بیشتری برای ایفاء دین قدیمی‌تر دارند.

۴- اگر تمامی دیون از هر حیث حتی قدمت دارای شرایط یکسانی باشند و به هر دلیل، کشف واقع از طریق تمسک به ادله و امارات ممکن نباشد، باید قول مدیون را که صاحب اراده به هنگام ایفاء تعهد است، مقدم باشد، مگر اینکه سوءاستفاده از این اختیار مسلم باشد؛ لذا دادرسی باید عدم استفاده از حق انتساب پرداخت را حمل بر این نماید که مدیون اختیار انتساب را به بستانکار داده است.

یادداشت‌ها

1. Marty, 1962, n 553; Porchy-simon, 2010, n 1047 et 1048 & Will, 1971, n 961
2. Carbonnier, 1976, n. 332
3. (Le debiteur de plusieurs dettes a le droit de declarer, lorsqu'il paye, quelle dette il entend acquitter)
4. Ripert et Boulanger, 1956-1957, n 1555-1557; Colin et Capitant, 1953, n 1467

کتابنامه

- امامی، سید حسن (۱۳۷۲)، *حقوق مدنی*، ج ۱، تهران: کتابفروشی اسلامی، چاپ دوازدهم.
- افتخاری، جواد (۱۳۸۲)، *حقوق مدنی ۳*، کلیات عقود و حقوق تعهدات، تهران: نشر میزان، چاپ اول.
- بهرامی احمدی، حمید (۱۳۸۱)، *کلیات عقود و قراردادها*، تهران: نشر میزان، چاپ اول.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۹)، *حقوق تعهدات*، تهران: گنج دانش، چاپ چهارم.
- شهید ثانی (بی تا)، *الروضة البهیة فی الشرح للمعة الدمشقیة* (شرح لمعه)، دوره ده جلدی، جلد ۴، بیروت: دار العالم الاسلامی.
- شهیدی، مهدی (۱۳۷۷)، *تشکیل قراردادها*، ج ۱، تهران: نشر حقوقدان، چاپ اول.
- همو (۱۳۶۷)، *سقوط تعهدات*، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول.
- صفایی، سید حسین (۱۳۸۹)، *دوره مقدماتی حقوق مدنی*، ج ۲، تهران: نشر میزان، چاپ نهم.
- عدل (منصورالسلطنه)، مصطفی (۱۳۷۳)، *حقوق مدنی*، تهران: انتشارات مجد، ج ۱.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۸)، *قواعد عمومی قراردادها*، ج ۴، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم.
- مروارید، علی اصغر (۱۴۱۰ ق.)، *سلسله التبايع الفقهيّة*، ج ۲۵، بیروت (لبنان): مؤسسه فقه شیعه، چاپ اول.
- النجفی، الشیخ محمدحسین (۱۳۸۸)، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، با تحقیق و تصحیح محمود قوچانی، ج ۲۵، دار الاحیاء التراث العربی، ج ۹.
- Angel, P. (1973), *Traite des obligations en droit Suisse*, Neuchatel.
- Carbonnier J. (1996), *Droit civil*, T 2, Paris.
- Id. (1997), *Droit civil*, T 4, Paris.
- Catala N. (1961), *La nature juridique du payement*, These, Paris.
- Colin, A.; Capitant, H.; et Julliot de la Morandiere, L. (1953). *Traite de Droit civil*, T2, Paris.
- Daloz (2010), *Code civil francais*.

- Flour, J; Aubert, J; Savaux, E. (2009), *Droit civil les obligations*, 13 edition, sirey, Paris.
- Marty et Raynaud (1962), *Les Ibligation*, Tom 2, Serey, 1 er Vol.
- Mazeaud, J.L.H.; et Raynaud, P. (1969), *Droit civil*, T2. Paris.
- Planiol, M; Ripert, Esmein, P. (1957), *Traite de Driot civil*, T 2, Paris.
- Porchy-simon, S. (2010), *Droit civil*, 2 annee, les obligations, 6 ed, Dalloz, Paris.
- Ripet, G. (1949), *La regle morale dans les obligations civiles*. 4 etition, Daloz.
- Terre, F.; et Simler, Ph.; et Lequette Y. (1962), *Droit civil, les obligations*, precis Dallouz, 7 ed.
- Will, A. (1971), *Droit civil, les obligation*. Paris.

